

## بسوی مغرب

اگر از اسکندریه تا کارتاز، پایتخت فرماندار رومی آفریقا، در امتداد جاده کناره تو گشتوارگی کنی درازای آن بیش از 2000 کیلومتر و از آنجا تا تنگه جبل الطارق تقریباً بیشتر از 1500 کیلومتر میباشد.<sup>1</sup> با آهنگ خوب و معمولی بیست کیلومتر در روز راه رفتن، تقریباً نیم سالی انجام دادن گشتندگی بدرزا خواهد کشید. و آن بدون در نظر گرفتن روزهای استراحت، بیماری اسب ها، بازدارندگی مقامات و دشمنان خطرناک خواهد بود. این اعزام نظامی اکتشافی تو را از میان چشم اندازهای زیستگاه های متغیر فراوانی خواهد برد. در نیمه شرقی گشت وگذار تو همواره مجبور خواهی بود در کناره دریا باشی، در امتداد دشت واره سرزمین مصر. در سیرنیکا (ساحل لیبی) کوهستان رشته جبال الله اکبر، "کوهستانهای سبز"، که تا نزدیکی های دریا میایند و باندازه کافی باران جذب میکنند تا سکونگاه همیشگی، نه تنها در کنار دریا بلکه همینطور در جنوب رشته جبال داشته باشند. کشاورزی مدیترانه ای گندم، شراب و زیتون در اینجا شکوفا شده بود.

با پیش رفتن بیشتر بسوی غرب، گشتنده از کنار دریاچه سیرت میگذرد. راه رفتن طولانی است. صحرا تا کناره دریا میاید و شاید برای یک ماه گشتنده در راه خود تقریباً از هیچ باغ میوه و مزرعه، شهر و دهکده ای نمیگذشت. تا تریپولی تانیا که یک بار دیگر دوباره به سکونتگاهها میرسد بازمین های کشاورزی و چراگاه ها و شهر تریپولی، "شهر بزرگ دریا نوردان با دیواری سنگی با ملات آهک با میوه های فراوان همچون گلابی، سیب، محصولات لبنیات و عسل"<sup>2</sup> غرب تریپولی راه بسوی سکونگاه هانی میرود که حالا سرزمین تونس است. استان جنوبی بیژاسنای آفریقا نامیده میشود، شمال استان رومی زگوتانیا، و تمام آنرا عربها بنام آفریقا می شناختند، یا طوریکه آنها ترجیح میدادند بنویسند آفریقا. دو استان ناپدید شده روم بیژاسنا و زیگوتانیا قلب قانون ورزی روم بود. در آنجا گندم، شراب، زیتون و اشیای سفالی تولید میشد که صادرات اصلی بودند، و شماری زیاد از شهرها و دهکده ها در آنجا وجود داشت. کارتاز در گوشه شمال شرقی استان آفریقانی پایتخت واقعی بود نه تنها برای تونس بلکه برای تمام شمال آفریقای روم. پایتخت هانیبال و کارتازی های باستانی پایتخت روم شد و تا اواخر عهد عتیق بعنوان مرکز اصلی سیاسی بجاماند.

راه اصلی از غرب کارتاز در امتداد جلگه مرتفع و آغاز صحرا در شمال بدخل سرزمین میرود، و راه رو طبیعی شرقی غربی درست میکند. در کناره دور دهانه رودخانه بندرهای کوچک ساخته شده است که به لنگرانداخته ها پناه میداد. داخل سرزمین در جلگه بلند زمینهای بادیه نشینان بود. در نهایت گشتنده به شهرهای دوقلوی سیوتا و تنجیر میرسد، سکونگاه هانی با استحکامات نظامی که با گذشتن از تنگه جبل الطارق بسوی اسپانیای ثروتمند و وسوسه کننده نگاه میکند. ماورای آن در جنوب تنجیر دشتهای مسطح و بخوبی آبیاری شده کناره دریای آتلانتیک جای داشت و بالاخره کوهستانهای بلند اطلس، که در حاشیه مرز شمالی صحرا قرار داشت. شمال آفریقا یکی از ثروتمندترین مکانهای دنیای روم بوده است. هنوز از ثروت در ویرانه های با شکوه شهرهای مانند ولوبیلیس در مراکش، تیمگاد در الجزیره و لیپتیس ماگونا در لیبی چیزی میتواند دیده شود، که در ردیف یکی از کوبنده ترین شهرهای کلاسیک است که در میان پیشگاه های مرزی امپراتوری روم پیدا میشود. شهرهای بزرگ و زیبا بر پایه منابع کشاورزی بخوبی و بشدت مراقبت شده نگهداری میشدند. زمینهای حاصل خیز طبیعی شخم زده میشد تا هوا بخورد و زمینهای بایر مانند پیشواره کویری دره سیرنیکا با آبیاری دقیق و کود دادن مداوم بزیر کشت آورده شده بود. گندم کشت میشد، اما از همه بالاتر کشت زیتون بود که کشاورزی این ناحیه را برجسته میکرد و صادرات روغن زیتون به روم و تمام کناره های مدیترانه منبع بزرگ ثروت بود. از شمال آفریقا روغن زیتون در استوانه های بزرگ کوزه ای بنام آفوره که برای انبار شدن در کشتی طراحی شده بود منتقل میشد. سفالگران شمال آفریقا همچنین بشقاب های زیبایی میساختند، بشقاب قرمز آفریقا، که مانند آفوره منظم و به ردیف در کشتی نگهداری میشد. کاسه های براق قرمز و بشقاب ها خیلی معمولی شده بودند و به گستردگی بعنوان سفالگری عالی تا اواخر عهد عتیق مدیترانه بخش میشدند.

تا اوایل قرن پنجم شمال آفریقا بخش در حال پیشرفت امپراتوری روم بوده است، و تماماً در سیستم امپراتوری تحلیل رفته بود، و بیشتر محصول مازاد کشاورزی بصورت مالیات توسط دولت امپراتوری گرفته میشد. ترقی این ناحیه به ارتباطش به آن سوی مدیترانه متکی بود، جانپکه بازار برای صادرات پیدا میشد. شهرهای آن همانقدر برجسته و ارانه رومی بودند که شهرهای ایتالیا بودند، و یا گالیا اسپانیا با میدان های گردهمائی مردم، معبدها، حمام ها و تاترها بودند. فرهنگ بلندواره لاتین شکل گرفته بود و مسیحیت زود گسترش یافته بود. در شمال آفریقا با آغاز قرن پنجم مانند ناحیه های دیگر امپراتوری مسیحیت استحکام یافته بود. شهرها و دهکده ها آرایش یافته بود با کلیساهائی با معماری با وقار و سینت آگوستین (م.430)، بزرگترین دانشور آن عصر، بیشاپ شهر کوچک هیپو در شمال آفریقا بود.

در قرن پنجم شمال **افریقا**، مانند بیشتر امپراتوری غربی، اداره اش از دست امپراتوری رفته بود. قبایل **آلمانی**، که آنها را مجموعاً **وندال** مینامیدند، از **اسپانیا** گذشتند و بین 429 تا 440 تمام استان های روم را تسخیر کردند. **وندال ها** به زبان **انگلیسی** یکی از کلماتی را داده اند که عموماً برای خشونت و ویران کردن بکاربرده میشود. در واقع، بنظر نمیرسد **وندال ها** عمل کرد قابل ملاحظه بیشتری در غارت و ویران کردن از دیگر اشغال کنندگان **آلمانی** دنیای روم داشته اند، و از راه های زیادی آنها سعی کردند ساختار رومی را بردارند و روش های انجام دادن کارها را بنفع خود بکار ببرند. پادشاهی **وندال ها** تا 533 بجاماند و قتیکه امپراتور **جاستینین** نیروی نظامی اکتشافی را فرستاد که بطور موفقیت آمیز به قدرت آنها پایان بخشید و این مکان را یک بار دیگر بزرگ توانورزی امپراتور برگرداند. در هر صورت، شمال **افریقای** نیمه دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم از جهت های زیادی خیلی متفاوت بود از قرن دوم و سوم، و قتیکه شهرهای بزرگ ساخته میشدند و کشاورزی ناحیه به بیشترین گسترش خود رسیده بود. یک تفاوت مهم این بود که زبان مدیریت رومی بتازگی زنده شده **یونانی** بود، یک زبان بیگانه که هیچوقت بطور گسترده در این ناحیه پیش از این با آن حرف زده نشده بود؛ میباید توانورزان امپراتوری را مانند بیگانه های اشغال کننده بنظر برساند و بسازد تا برپا کنندگان دوباره شکوه گذشته. در آنجا همچنین مدام تنش دینی وجود داشت بین **مسیحی های افریقائی** و توانورزان امپراتوری در **کانتستن پل**، و هر دو هم **جاستینین** در قرن ششم و هم **هراکولیس** در قرن هفتم متوسل به آزارگری شدند تا اطاعت از چشم انداز دین ورزانه خود را زور ورزانه اجرا کنند.<sup>3</sup> بمانند هلال حاصل خیز، خیلی از **مسیحی های شمال افریقا** میباید رنجیدگی و بدگمانی به توانورزان امپراتوری میداشتند.

بیشتر جائیکه حالا **مراکش** و **غرب الجزیره** است، بجز شهر با استحکامات نظامی **سوتا**، مکانی که **جاستینین** دیوارهای آنرا دوباره ساخت و کلیسای جدیدی بنا کرد، در قرن سوم دیگر بخشی از امپراتوری نبودند. در مکانی که در زیر اداره امپراتوری باقی مانده بود، شهر و دهکده با هم خیلی متفاوت بودند. مراکز خیلی از شهرهای باشکوه متروک شده بودند. **تیمگاد**، یک شهر پرچوش و خروش در داخل خاک **الجزیره** با مردان قبایل محلی ویران شده بود، " بنابراین **رومی ها** بهانه ای نداشتند تا دوباره نزدیک ما بیایند".<sup>4</sup> چشم انداز یادواره هر شهری دژ نظامی آن بود، که معمولاً با مصالح ساختمانی ویرانه های ساختمان میدان شهر و یکی یا بیشتر از کلیساهای قرن های چهارم و پنجم ساخته شده بود، که معمولاً در شهرکها دور در مرکز شهر بنا شده بود. شهرها دهکده شده بودند، با کلیساهای محلی، یک پادگان کوچک، گاه گاهی با یک مالیات و کرایه جمع کن اما بدون سلسله مراتب، و یک شبکه خدمات و یا ساختار مدیریت. حتی در **کارتاژ** پایتخت جائیکه بعد از تسخیر دوباره **بیزانتین** چند ساختمان پدیدار شد، بخش های تازه پر از اشغال بود و با رسیدن اوایل قرن هفتم پر از کلبه ها شد. از نیمه قرن هفتم شهر دچار چیزی که توصیف شده بود بعنوان "یادواره بزرگ نوب شدن" - انبوهی از کلبه ها دایره وار ساخته شدند و بندر گرد متروک شد.<sup>5</sup>

بیشتر از هر استان امپراتوری، **افریقا** به تجارت و مالیات **مدیترانه** وابسته بود. **افریقا** گندم و روغن زیتون روم را تامین میکرد. بیشتر آن بعنوان مالیات بود، اما آشکار بود کشتی هایی که مالیات را میبردند همچنین محصولات **افریقا** را برای فروش ترابری میکردند. با تسخیر **کارتاژ** بوسیله **وندال** در 439 دستگاه مالیاتی گندم متلاشی شد، حجم صادرات **افریقا** بسختی کاهش یافت و محصولات **افریقائی** از بازارهای **مدیترانه** آغاز بناپدید شدن کردند. تسخیر دوباره در 533 این روند کاهش را معکوس نکرد. حالا بازارهای غربی **مدیترانه** خیلی فقیر بودند تا واردات زیادی داشته باشند، در حالیکه **مدیترانه** شرقی میتوانست بدون واردات **افریقا** بجا بماند. با رسیدن سال 700 بشقاب قرمز **افریقائی** دیگر ساخته نمیشد. **افریقا** برای امپراتوری **بیزانتین** حاشیه واره شده بود.<sup>6</sup> بیشتر از هر چیزی این میتواند وازدگی سربازان **بیزانتین** را در شمال **افریقا** برای پس راندن نیروهای **عرب** توضیح دهد: در پایان، بسادگی مقامات امپراتوری باندازه کافی به **افریقا** اهمیت نمیدادند.

**بیزانتین شمال افریقا** ممکن است همچنین با وقایع سیاسی ناتوان شده باشد. در 610 فرماندار **هراکولیس** ارتش استان را بکار برد تا امپراتور **فوکاس** را سرنگون کند و عنوان امپراتوری را برای خود کسب کند. او سپس درگیر مبارزه برای بجاماندن برضد اشغال **پارسی ها** شد. علامتی وجود ندارد که سربازانی را که او از استان برده بود، که احتمالاً بهترین سربازان در ناحیه بودند، هرگز جایشان پر شده باشد.

سکونتگاه های کشاورزی همانقدر زیان دیدند که شهرها دیدند. وانگاری های باستان شناسانه را کردن کلی سکونتگاه ها را پیشنهاد میکنند. برای نمونه، در ناحیه ای که شهر باستانی **سیگرام** را دوره میکنند (نزدیک شهر جدید **حمامت**) در آنجا در میانه قرن ششم هشتاد و سه مکان سکونتگاهی بود. در 150 سال بعد نیمی از اینها متروک شده بود. با سال رسیدن 600 شهره **سیگرام** خودش بطور گسترده ای متروک شده بود و با اولین بخش قرن هفتم، درست پیش از تسخیر **عرب**، تنها سه مکان در این ناحیه، همه در بلندی ها با موضع دفاعی، بجا مانده بودند. این اندک شدن تعداد سکونتگاه ها در بعضی ناحیه ها در مرزهای دورافتاده اتفاق نیفتاد بلکه در قلب کشاورزی **استان افریقائی**، و بسختی پنجاه کیلومتر دورتر از پایتخت و مرکز دولت در **کارتاژ** بود.<sup>7</sup>

در نیمه قرن ششم، بنظر میرسد سکونگری در استان **افریقائی** به اوج خود رسید، اما در نواحی دیگر پیش از این سقوط آغاز شده بود. از پایان قرن پنجم در **تریپولی تانیا** افزایش ناامنی منجر به متروک شدن مکان های زیادی شد، و در دورانی یکسان نشانه هایی وجود دارد از افزایش چرای حیوانات نیمه بیابان گرد بضرر سکونگری کشاورزی در **بیزانیا**. در سکونتگاه هایی که توانستند بجامانند، در آنجا حرکتی بود از دهکده های باز با اجتماع هایی که متکی به دژ بودند (بخوانید. قصر، لهجه ای از عربی کلاسیک

قصر/کوثر)، زمین های کشاورزی با استحکامات نظامی، شکلی از ساختمان سازی که با کمی تغییرات از قرن سوم تا بعد از تسخیر عرب بخوبی ادامه یافت.<sup>8</sup>

البته ما آمار جمعیت و ارقام صحیح اقتصادی را نداریم، اما نتایج وانگری باستان شناسانه و بعضی کاوش و حفاریها پیشنهاد میکنند که اولین تسخیر کنندگان **مسلمان** سرزمینی را دیدند که ساکنانی پراکنده داشت، دست کم با مردمان سکونگر و کسانیکه یک زمانی شهرهای گسترده و کوبنده ای داشتند که بیشتر آن شهرها ویران شده بودند و اندازه و ظاهرشان به دهکده هایی با استحکامات نظامی تحلیل رفته بودند.

مردمان این سرزمین دست کم سه گروه مختلف بودند. بدون شک در آنجا سربازان **یونانی** زبان و مدیران در کارتاژ و سایر پادگانها بودند، اما دلیلی وجود ندارد تصور شود تعداد آنها خیلی زیاد بوده باشند. در جائیکه حالا **تونس** است در کنار آنها **افریقائی ها** (بعضی وقتها **افریکائی ها**) زندگی میکردند، کسانیکه نهایتاً ممکن است بازماندگان **کارتاژیان** میبودند و امکان داشت که هنوز بیک لهجه ای **پونیک** و به همان اندازه **لاتین** حرف میزدند. در زمان تسخیر **مسلمان**، آنها جمعیتی سکونگر و **مسیحی** بودند، بدون هرگونه سنت فعالیت نظامی گرایانه. **ابن عبدل حاکم** آنها را "خدمتکاران {خادم} **رومی** ها توصیف میکند، مالیات دهندگان بهر کس که کشورشان را تسخیر کند".<sup>9</sup>

در هر صورت، اکثریت گسترده مردمان **پریر** بودند. البته نام **پریر** از عبارت **بربری** (خارجیها) مشتق شده است که با آن **رومیها** این مردم را توصیف میکردند و آن بعنوان **پریر** وارد **عربی** شده است. وسعت محیط زیست **پریرها** از مرز دره **نیل** بطرف شرق تا دوردست های **مراکش** در غرب کشیده میشد. آنها باهیچ تعبیری متحد نبودند و به چندین قبیله متفاوت سرگردان تعلق داشتند آنها با یک زبان مشترک متحد شده بودند، یا خانواده ای از زبانها، و کاملاً از هر دو زبان **لاتین** و **عربی** قابل تشخیص بود. پیش از قرن بیستم بندرت متون داستان واره و یا مدیریت باین زبان نوشته شده است و **بربرهائی** که میخواستند وارد دولت شوند ویا آموزش ببینند مجبور بودند در دوران **رومیها لاتین** و یا **یونانی** یاد بگیرند، و یا بعد از تسخیر **مسلمانها عربی** بیاموزند.

اجتماع **بربرها** را میتوان یک اجتماع قبیله ای توصیف کرد، اما در آنجا روش های زندگی **بربری** خیلی متفاوتی وجود داشت. بعضی **بربرها**، بیشتر در مناطق کوهستانی، در دهکده های قبیله ای زندگی میکردند و پیشه کشاورزی داشتند. دیگران مردم بیلاق و قشلاق کننده بودند گله های خود را در تابستان به بلندی های کوهستان میبردند و در زمستان پائین کوه بودند. هنوز دیگران "بیابانگردان ناب بودند" و در کویر گسترده صحرای شمالی پرسه میزدند. منابع کلاسیک نام های قبایل بی شماری را در شمال **افریقا** فراهم میکنند، چند قرن بعد، منابع اولیه **عربی** نیز کار یکسانی میکنند. حتی تفاوت در زبان را بیان میکنند و مشکل بودن تشخیص تداوم واقعی در آن را مینویسند، و بنظر میرسد در دوران بین قرنهای ششم و هشتم تغییرات زیادی در میان **بربرها** وجود داشته است و گروهائی از قبایل ناپدید شدند و گروه های دیگر پدیدار شدند. بطور کلی، بنظر میرسد در قرن پیش از تسخیر **عرب**، **بربرها** از شرق بسوی غرب کشور میرفتند. این واقعیت شاید منعکس شده باشد از راهی که منابع **عربی** گزارش میدهند که گروه های اصلی **پریر** از شبه جزیره **عرب** و یا **فلسطین** آمده بودند.<sup>10</sup> گواهی واقعی برای این وجود ندارد؛ در حقیقت، این واقعیت که **پریر** یک زبان **سامی** نیست اشاره میکند که این احتمال ندارد، اما ممکن است یادواره این مهاجرت ها **بغرب** را منعکس کند. **لاگاتان** (لاوتا) از ناحیه **پارقا** بطرف غرب به **تریپولی تانیا** در قرن ششم رفت<sup>11</sup> و فرماندار **بیزاننتینی** را از **لی پتیس** در 543 بیرون کرد.<sup>12</sup> آنها با **هاوارا** دنبال شدند، گروه **پریر** دیگر که از **سیرنایکا** بطرف غرب میرفتند. تقریباً، جریان بکار گرفتن حرکت رفتن بسوی غرب **عربها** در قرن یازدهم، بنظر میرسد در میان **بربرهای** قرن ششم و اوایل قرن هفتم پیشینه ای داشته است.

بنظر میرسد تسخیر شمال **افریقا** بعنوان دنباله طبیعی تسخیر **مصر** آغاز شد. درباره اولین تهاجم تماماً اطلاعات ما از وقایع **نگار مصری ابن عبدل الحاکم** میاید، کسیکه داستان واره اش با تمام منابع بعدی بکار برده شده است. احتمالاً در تابستان 642 بود، اندکی بعد از تسلیم نهائی **اسکندریه** به **مسلمان ها**، که **عمر** سربازان خود را بسوی غرب برد.<sup>13</sup> بعنوان یک گشتندگی دشوار پدیدار نمیشود و بنظر میرسد ارتش بتندی حرکت میکرد بدون اینکه با مخالفت واقعی روبرو شود تا وقتیکه آنها به **برقو** رسیدند. پادگان **بیزاننتین** بهمراه بعضی زمین دارها در پیش **عربها** به شهر ساحلی **توکرا** (تاوچیرا باستانی) عقب نشینی کردند، از جائیکه بعداً آنها از راه دریا **افریقا** را ترک کردند. بنظر میرسد بیشتر مردمان شهر **بربرهای لواتا** بودند،<sup>14</sup> و با آنها، نه توان **بیزاننتینی**، **عمر** بجای خراج (جزیه) برای 13000 دینار صلح کرد. گفته شده است عهد نامه بعضی شرط های عجیب داشته است که مردم میتوانند پسرها و دختران خود را برای بردگی بفروشند تا پول جزیه را فراهم کنند. این ممکن است اشاره کند به آغاز گسترده بهره برداری از **بربرها** بعنوان برده ها که ویژگی اولین قرن قانون ورزی **مسلمان** در شمال **افریقا** بود. همچنین توافق شد که هیچ مالیات جمع کن **مسلمان** نباید وارد ناحیه شود و مردم **برقو** وقتیکه خراج را جمع کردند خودشان آنرا به **مصر** خواهند برد.

سپس **عمر** با مردان خود خلیج **سیرت** را دور زد، و بار دگر کردن **توکرا**، بسوی **تریپولی** رفت. در اینجا با مقاومت جدی بیشتری روبرو شدند. پادگان **بیزاننتینی** برای یک ماه مقاومت کرد. **ابن عبدل الحاکم** در یکی از آن حکایتها با روان داستان واره **عربی** بدون تشویق کردن هر اعتقادی به معتبر بودن آنها چگونگی پایان یافتن را گزارش میدهد. داستان اینطور بیان میشود که یک روز یکی از **عربهای** محاصره کننده شهر با هفت نفر از دوستانش برای شکار رفت. آنها شهر را دور زدند و بغرب آن رفتند و، از بدنه اصلی ارتش جدا شدند و گرما زده شدند، آنها تصمیم گرفتند در امتداد کنار دریا برگردند. حالا آب دریا بالا آمده بود تا دیوارهای شهر و

کشتیهای رومی تا کنار دیوار خانه های آنها برای لنگر انداختن آمده بودند. عرب و دوستانش متوجه شدند که آب دریا کمی از دیوار عقب رفته است و در آنجا فاصله ای هست بین آب و دیوار. آنها راه خود را از آن میان پیدا کردند و تا کلیسای اصلی رفتند، جائیکه فریاد زدند "الله اکبر!" رومی ها دست پاچه شدند و با هر چه میتوانستند حمل کنند به کشتی هایشان فرار کردند، بادبان کشیدند و با دریانوردی فرار کردند. عمر با دیدن هرج و مرج در شهر سربازانش را بداخل شهر آورد، که سپس غارت شد.<sup>15</sup> گواهی برای اشغال عرب در این مرحله وجود ندارد و احتمالاً وقتیکه نیروهای عرب شهر را ترک کردند شهر دوباره به اداره بیزانتین برگشت.

عمر بزودی دوباره در حرکت بود، و مردان خود را بسوی سیرا (سیراتا) میبرد. در اینجا مردم محلی بتصور اینکه عمر از آنها خیلی دور است و به محاصره تریپولی مشغول است دست از تدارکات دفاعی خود برداشتند. شهر گرفته و غارت شد. بزودی بعد از این همچنین لپتیس ماگانا (لابلا) بدست عربها سقوط کرد. عمر سپس به مصر برگشت، بدون شک او و پیروانش از غنیمت هائی که گرد آورده بودند شاد بودند. حمله و غارت خیلی خوبی بود اما یک تسخیر نبود. عمر تنها در بارقا نوعی حضور از خود بجا گذاشت با تحمیل کردن مالیات و منصوب کردن فرماندار عقبابن نفی، کسیکه برای تسخیر مسلمان شمال آفریقا قهرمان خواهد شد و نامش، مانند خالد بن الولید در عراق و سوریه، بعنوان نمونه افسانه وار رهبری نظامی و دلیری در تاریخ نوشته خواهد شد.

برکناری عمر از فرمانداری مصر در 645 (نگاه کنید به ص. 164) بدین معنی بود که در عملیات نظامی یک درنگی خواهد بود. در 647 خلیفه عثمان ارتش تازه ای را به مصر فرستاد تا در جنگ برای آفریقا کمک کند. یک ترکیب نوشتاری نظامی پیشنهاد میکند که تعداد آن 5000 تا 10000 مرد بود و احضار شوندگانی بیشتر از قبایل جنوب عربستان بودند، مانند بیشتر عربهایی که در ابتدا مصر را تسخیر کردند.<sup>16</sup> آنها با فرماندار جدید مصر عبدالله بن سعد بن ابی ساره فرماندهی میشدند. اعزام نظامی بتندی در امتداد ساحل شمال آفریقا حرکت کرد تا بجائی رسید که حالا جنوب تونس است. بنظر میرسد آنها وقت خود را با کوشش برای گرفتن دوباره تریپولی تلف نکردند. نیروهای بیزانتین در این ناحیه با گریگوری فرماندار آفریقا فرماندهی میشدند. بنظر میرسد او تصمیم گرفت پایتخت سنتی کارتاژ را تغییر مکان دهد و پایگاه خود را در سبیتلا در جنوب تونس قرار دهد، احتمالاً برای اینکه او بتواند به نیروهای متحد پرپر ملحق شود و جلوی اشغال کنندگان را موثرتر بگیرد. دو ارتش در خارج از شهر باهم روبرو شدند. بیزانتینی ها بسختی شکست خوردند و، بنابر منابع عربی، گریگوری در جنگ کشته شد، اگر چه بنابر تئوفانیس و منابع دیگر مسیحی، او فرار کرد و بعداً امپراتور باو پاداش داد.

این تنها رودر روئی نظامی اصلی بین نیروی مسلمانها و بیزانتینی ها در شمال آفریقا بود. جالب است که توجه شود گریگوری اقدامی نکرد تا دژ نظامی ساخته شده در ناحیه را بکار بگیرد، اما انتخاب کرد تا با دشمن در میدان باز نبرد روبرو شود. بعد از این شکست، هر چه از نیروهای امپراتوری باقی مانده بود بنظر میرسد به کارتاژ عقب نشینی کردند و عربها و پریرها را رها کردند تا برای اداره دهکده ها بجنگند.

مقدار تاراج هنگفت بود و، طبق معمول، منابع عربی همانقدر فضا برای گفتن بما برای اینکه چقدر غنایم بود و چگونه تقسیم شد میدهند که آنها برای تمام بقیه جنگ میدهند. (برای نمونه، سواران 3000 دینار طلا، 1500 برای اسب و 1500 برای مرد، و سربازان پیاده 1500 دینار طلا داده شده بود.)

تقریباً برای بیست سال بعد از این، نیروهای عرب برای تسخیرهای همیشگی بیشتری در شمال آفریقا اقدام وسیعی نکردند. احتمال دارد که بارقا و سیرنیکا در زیر قانون ورزی مسلمان در این دوران باقی مانده باشند، اما بنظر میرسد این محدوده گسترش بوده باشد. حمله های غارت گرانه متواتر با رهبران عرب با بکار گرفتن سربازان مصری به تریپولی تانیا و فیزان انجام میشد اما ارتش ها بعد از گرفتن هر چه بیشتر اموال غارت شده که میتوانستند بپایگاه خود ببرند برمیگشتند.

در این دوران طولانی تنها عقبابن نفی بود که بنظر میرسد دیدگاه انجام دادن چیزی دراز مدت و بیشتر از حمله های غارتگرانه کوتاه مدت را نگهداشته بود. در الجزیره مرکزی، جائیکه کوهستانهای شمال بمرور دشت واره میشدند و به حاشیه کویر مبیوسنتند، شهر کوچک سیدی اکبا قرار داشت، که دور یک معبد باستانی ساخته شده است، و هنوز با پرستندگان دیدار میشد، بامید باراکا (بخشودگی) که با نزدیک شدن به یک بزرگ پاکیزه از گناه میتوانست کسب شود. عبارت سیدی مشتق شده است از کلمه کلاسیک عربی سید، بمعنی "سرورمن". این کلمه عربی است که عنوان آل سید را به یک قهرمان مسیحی داده است. اکبا، عقبابن نفی الفیهری است، عقبابن نفی است که نوشتار تاریخی و تصور مردمان اعتبار آوردن قانون ورزی اسلامی به مغرب را باو داده اند. او به تنهایی یکی از فرماندهان بزرگ مسلمانان اولیه است که گور او هنوز باین ترتیب محترم شمرده میشود. او همچنین مدعی است که از دوستان پیغمبر بوده است، اگر تنها بدین معنی باشد که او محمد را دیده وقتیکه بچه کوچکی بوده است. او در اواخر زندگی پیغمبر در مکه متولد شده بود، عقبابن نفی از قبیله خود محمد، قریش آمده بود، اما از بخش دیگر قریش فیره. پیشواری او اشراف شهری مکه بودند که نمونه وار مردانی بودند که برگزیدگان کشور اسلامی اولیه را تشکل دادند و ارتشهای آن را رهبری کردند. او تنها دوست پیغمبر بود که نقش مهمی در تسخیر الجزیره و مراکش بازی کرد، و میتواند گفته شود که او بارکای پیامبر را شخصاً باین قسمت شمال آفریقا آورد. افزون براین، او تنها عضو مهم قبیله قریش بود که در آنجا جنگیده بود. برای پایان بخشیدن، عقبابن نفی یک شهید شد وقتیکه او و گروه کوچکی از جنگجویانش با یک ارتش خیلی بزرگتر روبرو در 683 رو در رو شدند و خود او در آن جنگ کشته شد.

برآمدن ابتدائی عُقباً بقدرت مدیون این واقعیت بود که عموی مادری او کسی جز **عمر بن العاص** نبود، تسخیر کننده **مصر**. طبیعی بود که **عمر** برای نقش های مهم تنها به عمه زاده توانا و جاه طلب خود اعتماد کند. بزودی عُقباً اشتهای خود را برای ماجراجویی نشان داد. او به **عمر** در اولین جنگ او برای **سیرینیکا** در 642 ملحق شد و برجستگی خود را با رهبری کردن یک گروه حمله گر و غارت گر تا دوردست **قادمیس** نشان داد، در ژرفای صحرای **لیبی** و شاید مهمتر از آن او با **بربرهای لوتا** در ناحیه **تریپولی** ارتباط برقرار کرد.<sup>17</sup> بنابر جغرافیادان **عرب یاقوت**، عُقباً " از روزگار **عمر بن العاص** در ناحیه **باقا** و **زوايلا** باقی ماند و او **بربرها** را دور خود جمع کرد کسانیکه **باسلام** دیگر شده بودند".<sup>18</sup>

در 670 **خلیفه معاویه عُقباً** را، بطورکلی زیر اداره فرماندار **مصر**، به عنوان فرماندار سرزمین های زیر قانون ورزی **مسلمان** در شمال **افریقا** منصوب کرد.<sup>19</sup> او تصمیم گرفت برای تسخیر **افریقا** مبارزه ای را آغاز کند ( که حدوداً **تونس** مدرن باشد) و آنرا محکم بزیر قانون ورزی **مسلمان** بیاورد. عُقباً با تجربه طولانی در ناحیه میباید میدانست برای زدن ضربه لحظه مناسبی است. مدیریت **بیزانتین** روز به روز ناتوانتر میشد. **عربها** در حال حمله به خود **کانستنتین** پل بودند و تمام منابع امپراتوری لازم بود تا از آن دفاع کند. بهمان اندازه اختلافات داخلی خطرناک پدیدار شده بودند که اغلب پیش از این بارها امپراتوری را بزیر کشیده بودند. امپراتور **کانستنتین چهارم** (88-668) در **سیسیلی** با یک مدعی برای تخت امپراتوری خود روبرو شده بود و مجبور شد از میدان جنگ با **عربها** سرباز بیرون بیاورد تا با آن نبرد کند. در هر صورت، **رومی ها** مبارزه طلبان واقعی نبودند: تسخیر و یا همکاری کردن با **بربرها** بود که موضوع قطعی بود.

**عُقباً** به جنوب **تونس** رسید با ارتشی که بیشتر از میان **عربهای مصر** احضار شده بودند. گفته شده است که او 10000 **عرب** سواره با خود داشت است و احتمالاً این تعداد با **بربرهایی** از قبیله **لوتا** بیشتر افزایش یافته بود، کسانیکه پیش از این **باسلام** دیگر شده بودند. اولین هدف او این بود که یک پایگاه نظامی در قلب **افریقا** برقرار کند. داستان بنیاد گذاری شهر **قیروان** را جغرافیادان قرن دهم **یاقوت** گفته است که از روی منابع قدیمی تر کار میکرد و حالا از بین رفته اند.

او به **افریقا** رفت و شهرهای آنرا محاصره کرد، با زور آنها را تسخیر کرد و مردمانشان را به شمشیر سپرد. شماری از **بربرها** بدست او به **اسلام** دیگر شدند و **اسلام** در میان آنها پراکنده شد تا به سرزمین **سودان** رسید. سپس **عُقباً** دوستان (اصحاب) خود را جمع کرد و بآنها این سخن را گفت، "مردم این کشور جماعت بی ارزشی هستند؛ اگر تو شمشیر در میان آنها بگذاری، آنها **مسلمان** میشوند اما همان لحظه ای که پشت بانها کنی، آنها به عادت و دین گذشته خود برمیگردند. من فکر نمیکنم عقیده خوبی باشد که **مسلمانها** در میان آنها ساکن شوند اما فکر میکنم عقیده بهتری خواهد بود که یک شهری (جدید) در اینجا برای ساکن شدن **مسلمانها** بسازیم."

آنها فکر کردند که این نقشه خوبی است و به مکان **قیروان** رسیدند. آن مکان در لبه دشتواره و پوشیده از بوته و درخت بود که حتی مار نمیتوانست در آن نفوذ کند چونکه درخت ها آنچنان بضامت بهم پیچیده بودند.

**عُقباً** ادامه داد: " من اینجا را انتخاب کرده ام چون بخوبی از دریا دور است و کشتی های **رومی** نمیتوانند بآن برسند و نابودش کنند، اما بخوبی در داخل سرزمین است." سپس به مردان خود دستور داد مشغول ساختن شوند، اما آنها شکایت کردند که بیشه ها پر از شیر و آدم های بیخانمان است و آنها نگران زندگی خود هستند و از ساختن خوداری کردند. بنابراین **عُقباً** اعضای ارتش خود را که اصحاب پیغمبر بودند جمع کرد و فریاد زد، "اوه شما شیرها و مردم پست ما اصحاب پیغمبر خدا هستیم، بنابراین ما را ترک کنید و اگر ما هرکدام از شما را در اینجا پیدا کنیم ما او را خواهیم کشت!" سپس مردم شاهد فوقالعاده ترین منظره شدند، برای اینکه شیرها توله های خود را حمل میکردند و گرگ ها بچه های خود را و مارها بچه های خود را میبردند و آنها رفتند، یک گروه بعد از دیگری. خیلی از **بربرها** در نتیجه این **باسلام** دیگر شدند.

او سپس ساختمان دولت را برپا کرد و خانه های مردم را دور آن ساخت و آنها چهل سال در آنجا زندگی کردند بدون اینکه هرگز مار و عقربی ببینند. او نقشه مسجد را ریخت اما برای جهت قبله نامطمئن بود و برای آن خیلی نگران بود. سپس او خوابید؛ و در شب صدائی را شنید که میگفت، "فردا به مسجد برو و تو صدائی خواهی شنید که میگوید " الله اکبر". جهت صدا را دنبال کن و آن قبله خواهد بود خدا این سرزمین را برای **مسلمانها**" خوش آیند کرد. بامداد او صدا را شنید و قبله را معین کرد و تمام مسجدهای دیگر آن را تکرار کردند.<sup>20</sup>

با تمام دامهای معجزه وارش، این افسانه بنیانگذاری بخوبی مقدار زیادی از انگیزه بنا کردن شهر را آشکار میکند. آن شهر میباید یک پادگان دائمی برای **مسلمانها** در این مکان باشد. این ناحیه انتخاب شد برای اینکه در آنجا پیش از این ساختمانی نبود. گزارشهای متفاوتی همچنین تاکید بر اهمیت چراگاه های این مکان میکند.<sup>21</sup> آنجا بخوبی از دریا دور بود. **رومی ها** هنوز یک تهدید از سوی دریا، اگر نه از زمین در نظر گرفته میشدند. بنیان گذاشتن شهر تقریباً ساده بود. آن تنها ریختن طرح مسجد، ساختمان دولت و قطعات زمین که مردم بتوانند خانه های خود را در آنها بسازند را ضرورت داشت. گواهی وجود ندارد که توان ورزان **عرب** بازارها، حمام ها،

\* بمعنی بخشی از صحرای **افریقا**، مطمئناً یک **اغراق** گوئی.

فنادق ها یا هر ساختمان دیگر مردمی راساخته باشند. علیرغم کمبودها در آغاز، **قیروان** پیشرفت کرد. از میان تمام شهرهای پادگانی که **عربها** بدون درنگ پس از تسخیر برپا کردند، **قیروان** شهری است مسکونی در مکانی یکسان که تا امروز باقی مانده است: در **عراق بصره** قدیمی در کناره صحرا ویرانه ای بسختی قابل دیدن است، **کوفه** قدیمی ناپدیدشده است، **فاستات** در **مصر** مکان متروک باستان شناسانه و محل ریختن اشغال است و در **خراسان مرو** ناحیه ای وسیع پرت افتاده و ویران است. برخلاف آن **قیروان** شهر قدیمی دل انگیزی هست که یادواره عهد عتیق **مسلمانان** میباشد.

بنیانگذاری **قیروان** قدم قاطعی بود برای مستقرکردن حضور **مسلمانان** در **افریقا** اما بمعنی پایان تسخیر نبود. **کارتاژ** هنوز در دست **رومیها** بود و هیچ ارتش **مسلمانی** هنوز بمرز غرب **تونس** و **الجزیره** مدرن نفوذ نکرده بود.

مانند **عمر بن العاص** در **مصر** پیش از او و **موسی بن نصیر** در **اسپانیا** بعد از او، **عُقبَا** از فرمانداری کشوری که او آنقدر بتازگی آنرا تسخیر کرده بود برداشته شد. در 675 او توسط جانشین خود دستگیر شد، کسبیکه با نگهداشتن **عُقبَا** در زنجیر او را تحقیر کرد پیش از اینکه او را پیش **معاویه** در **دمشق** بفرستد. در هر صورت او بازگشت دیدنی ای کرد.

فرماندار جدید **ابول مهاجر** اصلاً یک **عرب** نبود بلکه یک **مولا** (مرد آزاد شده) مافوق **عُقبَا** فرماندار **مصر** بود. او ممکن بود اصلاً یک **کاپتیک**، **یونانی** و حتی **بربر** بوده باشد. او با خود سربازان جدیدی از **مصر** آورد کسانیکه همچنین ممکن بود **عرب** نبودند، و وقتیکه او به **افریقا** رسید خود را خارج از **قیروان** مستقر کرد، شاید چون او میدانست خیلی از ساکنان به پیشواره او وفادار باقی مانده اند.<sup>22</sup> برترین کار فرماندار جدید جلب کردن پشتیبانی نیرومندترین رهبر **بربر** **مغرب** بود. **کاسیلا** پادشاه **بربرهای** **اورابا** بود با سرزمینی که از **اورس** در **غرب الجزیره** تا **ولوبیلیس** در دشت های **مراکش** کشیده میشد. **کاسیلا** و احتمالاً خیلی از پیروانش **مسیحی** بودند کسانیکه رابطه خوبی با **رومیها** داشتند. **ابول مهاجر** با او در پایگاهش در **تلمسن** روبرو شد و برای دیگر کردن او به **اسلام** و کشیدن او بسوی خواستهای **مسلمانان** موفق شد. **کاسیلا** آمد تا در پایگاه فرماندار بیرون **قیروان** زندگی کند. این اتحاد درخشان استراتژیک بدین معنی بود که **ابول مهاجر** حالا آزاد بود تا به **کارتاژ** حمله کند. او محاصره ای را در 678 ترتیب داد و اگرچه شهر در این زمان سقوط نکرد، قانون ورزی **روم** به **کارتاژ** و دور و بر نزدیک آن محدود شد.

در تسخیر **عرب** خیلی وقتها، وقایع با تغییر در دولت خلیفه شکل می گرفت بهمان مقدار که با وقایع جنگ شکل می گرفت. در 680 خلیفه **معاویه** مرد و پسر او و جانشینش **یزید اول** تصمیم گرفت **عُقبَا** را بفرماندهی گذشته اش منصوب کند. حالا نوبت **ابول مهاجر** بود تا در زنجیر نگهداشته شود همچنانچه **عُقبَا** با پیروزی برگشت. طرز تلقی آستی جویانه پیشواره او نسبت به **بربرها** بشدت معکوس شد. **کاسیلا** به پشتیبان و متحد خود در زنجیر پیوست و **عُقبَا** خود را برای آخرین ماجرای بزرگ خود آماده کرد.

بنابر یک وقایع نگار **عرب**، **عُقبَا** بسختی برای کشیدن نفسی در **قیروان** درنگ کرد.<sup>23</sup> او پسر خود را بفرماندهی سربازان در آنجا گماشت، می گفت "من خود را بخدائی که از همه بزرگتر هست فروخته ام"، و تردید خود را بیان کرد که هرگز آنها را دوباره ببیند، او رهسپار غرب شد، بسرزمینی که هیچ نیروی **مسلمانی** هرگز دیدار نکرده بود. او با ارتش کوچکش از میان دشت وارهایی که در جنوب کوهستانهای ساحلی قرار داشت بسرعت گذشت. اولین برخورد او در **بقیرا** بود در کوهپایه **اورس**، جانیکه او یک واحد **رومی** را شکست داد و تعداد زیادی اسب به غنیمت گرفت. سپس او بسوی **موناستیر** رفت. مدافعان بیرون آمدند تا او را بمبارزه بطلبند و زد و خورد درنده وار بود اما "خدا به او پیروزی را داد". بنظر نمیرسد که نیروهای **مسلمان** شهر را گرفته باشند اما مقدار زیادی غنیمت جمع کردند پیش از اینکه بسوی **تاهرت** حرکت کنند، جانیکه **بربرها** و **بیزانتینی** ها منتظر او بودند. یک بار دیگر نبرد درنده وار بود و یک بار دیگر **مسلمانها** پیروز شدند.

نیروی اعزامی نظامی از آن گذشت. یک نفر این کوبش (القا شدن) را دارد که دسته ای از مردان، شاید بتوانائی چند هزار مرد، از میان سرزمین خالی بتندی میگذرند. هیچ مدرک نوشتاری از هیچ مقاومتی تا رسیدن آنها به **تنجیر** وجود ندارد. **تنجیر** یکی از معدود سکونگاههای شهری بود در جانیکه حالا **مراکش** است. بنابر تاریخ ورز قرن سیزدهم **ابن ادهری** قدیمی ترین شهر در **مغرب** بود، اما، او ادامه میدهد، "بزیر ماسه مدفون شده است و شهر حاضر در ساحل بروی آن قرار دارد: اگر در ویرانه ها زمین را بکنید انواع جواهرات پیدا خواهید کرد".<sup>24</sup> **تنجیر** با **جولیان** پنهانکار و مرموز اداره میشد کسبیکه بعداً نقش مهمی در تاریخ اولین اشغال **اسپانیا** با **مسلمانها** بازی کرد. بنظر میرسد نگرانی اصلی او از سر باز کردن **عُقبَا** بود، هرچه زودتر امکان پذیر بود، و بنابراین او **عُقبَا** را از اقدام بگذشتن از تنگه به **اسپانیا** منصرف کرد و بجای آن **عُقبَا** را بپائین ساحل اقیانوس **اطلس** به **مراکش** رفتن تشویق کرد.

قدم بعدی شهر **والیلا** بود. برخلاف **تنجیر**، ما در باره **والیلا** چیزهای زیادی در این زمان میدانیم زیر نام **ولوبیلیس** آن یکی از مهمترین شهرهای **موریتانیا** در زمان **روم** بوده است. اگر چه دولت امپراتوری در قرن سوم عملاً از آنجا بیرون آمد، 400 سال پیش از حمله غارتگرانه **عُقبَا**، **ولوبیلیس** جنبه شهری خود را نگهداشته بود و دست کم بخشی از شهر قدیم هنوز مسکونی بود. اگرچه بیشتر جمعیت احتمالاً **بربر** بودند، و آنها مطمئناً در خانه های بروش **بربرها** زندگی میکردند، سنگ گور قرن ششم نشان میدهد که آنها نامها و عنوان های **رومی** داشتند.<sup>25</sup> یکبار دیگر، گفته شده است **عُقبَا**، **بربرهای** محلی را شکست داده اما بتندی از آن گذشته است. او حالا از میان دشت واره **مراکش** در جهت کوهستانهای **اطلس** بسوی جنوب میرفت. بنظر میرسد در تعقیب بعضی **بربرهای**

در حال فرار او از کوهستان گذشته بود به **وادی درا** و سپس برگشت تا شهر **آقمت** را محاصره کند، نزدیک جاییکه حالا **شهر مراکش** قرار دارد. شهر با **بربرهای مسیحی** سکونگری شده بود، و بنظر میرسد یکی از معدود مکانهایی بود که **عُقباً** با زور گرفته است.

حالا **عُقباً** دوباره بداخل **اطلس** نفوذ میکند، گذرگاههایی را دنبال میکند که او را به زمینهای حاصل خیز **وادی ساس** میبرد، که بین بلندیهای **اطلس** و بیشتر کوهستانهای بر عکوس **اطلس** خشک و بی آب و علف تا پائین دریا نزدیک **اگادیر** کشیده شده است. این زمینی بود که **عربها** آن را **ساس الاقصا**، دورترین **ساس** نامیدند. آنجا هرگز با **رومیها** تسخیر نشده بود و آن نشانه میزند به مرز نهانی قانون ورزی **مسلمانی** برای قرنهایی که در آینده خواهد آمد. برخلاف مکانهای زیادی که **عُقباً** از آن گذشت بنظر میرسد **ساس** از قبایل **بربرها** سکونگران فراوانی داشت که در دهکده های کوهستانی زندگی میکردند، همانطور که امروزه هستند. آنها در مقابل این دسته غارتگران بسختی مقاومت کردند. **عُقباً** در بعضی موارد موفقیت داشت، و وقتیکه او شهر کوچک **نغیس** را تسخیر کرد گفته شده است که او در آنجا مسجدی بنا کرد، احتمالاً بیشتر یک زیارتگاه که برای پیروزی او تقدیم شده بود تا یک جای پرستش کردن برای اجتماع **مسلمانها**. در مکانهای دیگر او کمتر موفق بود و یک "جای شهید شدن" (موادی الشهداء) و "گورستان شهدا" (مقبرة الشهداء) جاییکه انصار او در نبرد بخاک افتادند برای آیندگان نوشتار شده است.

در پایان حمله غارتگرانه **عُقباً** در **ساس** بود که به اقیانوس **اطلس** رسید. این لحظه به افسانه ها پیوست. گفته شده است<sup>26</sup> که او اسب خود را در دریا برد تا آب به شکمش رسید. او فریاد زد، "یا خدا، اگر دریا مرا باز نداشته بود، من از میان این سرزمین مانند **اسکندر کبیر** {دهل-قرنیان} میرفتم، از ایمان تو دفاع میکردم و با بی ایمانها میجنگیدم." در تمام تاریخ تسخیر، تصویر یک جنگجوی **عرب** کسیکه پیشروی او برای تسخیر بنام خدا تنها با اقیانوس ایستاد یکی از جذاب ترین و خاطره برانگیز ترین تصویرهای باقی مانده است.

از کناره غربی قاره، او راه برگشت خود تا کوهستانهای **اُورس** را پیمود. در اینجا او ارتش خود را تقسیم کرد، و اجازه داد خیلی از سربازانش بخانه خود بروند. او با خود نیروی کوچکی را نگهداشت با تمایل تسخیر **توبا** در **زاب**. در آنجا او بر ضد یک ارتش بزرگ برهبری **کاسیلا** قرار گرفت، کسیکه از توقیف اجباری در **قیروان** فرار کرده بود. او حالا اتحاد پیشین خود را با **مسلمانها** رد کرده بود و خود را یک بار دیگر رهبر مقاومت **بربرها** برجا کرده بود. بنظر میرسد مبارزه ای کوتاه و نابرابر بود و **عُقباً** شهادت خود را یافت که گفته شده است آنرا آرزو میکرد.

اعزام نظامی اکتشافی **عُقباً** بطرف غرب یکی از مهمترین پایه های افسانه **مسلمانی** در **مغرب** باقی مانده است. در شرایط عملی، در هر صورت، نتیجه های آن بطور منصفانه ناچیز بود. گفته شده است که او بی میل بود استحکامات نظامی مستحکم را محاصره کند، و ترجیح میداد هرچه دورتر در زمینهای متروک بطرف غرب حمله های غارتگرانه بکند.<sup>27</sup> وقتیکه او برگشت، او هیچ پادگانی در مکانهاییکه "تسخیر" کرده بود برجا نگذاشت و هیچ ترتیبی برای جمع کردن مالیات و خراج نداد. بجز خود مسجد **قیروان**، دو مسجد در **ساس** و **وادی درا** باو نسبت داده شده است<sup>28</sup> و مدرکی وجود ندارد که هیچکدام از آنها باقی ماندنی و ساختمانی معتبر بوده باشند. در هر صورت، در آنجا جنبه زشتی از سود جوئی او وجود داشت. گفته شده است که او غنیمت انسانی بصورت دختران جوان **بربر** میگرفت، "که مانند آنها را هیچکس در جهان هرگز ندیده بود".<sup>29</sup> میتوانست در بازارهای خاور میانه تا 1000 دینار طلا بفروش برود و بشدت مورد علاقه برگزیدگان بود: مادر خلیفه بزرگ **عباسی منصور** (75-754) یکی از آن دختران **بربر** بود، که تقریباً در این زمان اسیر شده بود. این تجارت برده در بیشتر دوران نیمه اول قانون ورزی **مسلمانان** در شمال **افریقا** ادامه پیدا کرد و رنجیدگی تلخ کامانه ای را در میان **مسلمانهای بربر** تازه باعث شده بود.

شکست و مرگ **عُقباً** ممکن بود بمعنی پایان حضور **عرب** در **مغرب** میبود. اعزام نظامی اکتشافی تجاوزگرانه او بیشتر قبایل اصلی **بربر** را بر ضد **عربهای** متجاوز متحد کرده بود. آنها زیر رهبری **کاسیلا** گرد آمدند و متحد شدند، کسیکه تصمیم گرفت رژه وار بسوی **قیروان** برود. شهر در گنجی و درماندگی بود. مردها در مسجد جمع شدند تا تصمیم بگیرند چه باید بکنند. در آنجا آنهایی بودند، مانند **ظهیرین قیص**، کسانیکه اراده مقاومت کردن داشتند و بزبان شهادت سخن میگفتند: "خدا شهادت را نصیب دوستان شما کرد و آنها وارد باغ بهشت شده اند. نمونه آنها را دنبال کنید!" دیگران قانع نمیشدند، میگفتند که آنها میباید به شرق امن عقب نشینی کنند. علاوه کلمات آشوبگرانه برای فداکاری، اکثریت تصمیم گرفت تا عقب نشینی کند و **ظهیر** که مشاهده کرد تنها خانواده خود او با او مانده اند بقیه را دنبال کرد، تنها وقتیکه به **پرقا** رسید توقف کرد.<sup>30</sup>

**کاسیلا** پیروز حالا شهری را که **عُقباً** بنا کرده بود اشغال کرد. در اینجا او خود را "امیر **افریقا** و **مغرب**" برجا (تثبیت) کرد، و امنیبت **مسلمانهایی** که آرزوی ماندن داشتند را ضمانت کرد و احتمالاً از آنها مالیات جمع آوری کرد، یک تغییر نقش پاکیزه. تقریباً برای چهار سال (8-684) **کاسیلا** بر **قیروان** و ورزی کرد، با تسلط بر مناطق داخلی در حالیکه **بیزاننتین** هنوز **کارتاژ** را نگهداشته بود همچنانکه کشتی هایشان نواحی ساحلی را نگهداری میکردند، در تلاش برای نگاه داشتن باقی مانده پادگانهای دور افتاده برای باز داشتن حمله **مسلمانها** به **سیسیلی**. از جهتی ناتوانی **عربها** را میتوان با هرج و مرجی که خلافت با مرگ **یزید اول** در 683 به آن دچار شده بود توضیح داد. حتی بعد از جلوس خلیفه اموی **عبدل ملک** در 685، چندین سال طول کشید تا **مسلمانها** در موقعیتی قرار بگیرند تا کوشش کنند موقعیت خود را در **تونس** برجا کنند. در 688 **عبدل ملک** که حالا در **سوریه** بود دستور منصوب شدن **ظهیر**، جنگجوی تقدسی آرزوگر، را داد تا یک نیروی نظامی اکتشافی را از **تریپولی** رهبری کند تا دوباره **قیروان** را

بگیرد. یک منبع میگوید نیروی او شامل 4000 عرب و 2000 بربر بود.<sup>31</sup> بنظر میرسد آنها بدون روبرو شدن با مقاومتی به قیروان رسیدند. همچنانکه آنها به شهر نزدیک میشدند، خبر به کاسیلا رسید و او تصمیم گرفت عقب نشینی کند.

در این مرحله شهر دیواری نداشت و بنابراین حفاظت اندکی فراهم میکرد. او همچنین از مسلمانهایی که هنوز در شهر ساکن بودند نگران بود آنها ممکن بود ستون پنجمی را شکل میدادند و او میخواست در صورتیکه چیزهایی براه نادرست برود نزدیک کوهستان باشد. او در جایی اردو زد بنام میمز در کنار کوهستانهای اُورس. در اینجا بود که ارتش ظهیر، کاسیلا را شکست داد و او را کشت، آنچنانکه اغلب اینطور است، مشکل است دلیل پیروزی نظامی نیروهای مسلمان را بر ارتشی که احتمالاً خیلی بزرگتر بود، و به پستی بلندیهای زمین بخوبی آشنا بود دید. ما تنها میتوانیم این مشاهده را داشته باشیم، یک بار دیگر، وقتیکه به جنگ سرنوشت ساز میرسد، نیروهای مسلمان ثابت میکنند برتر هستند.

بنظر میرسد در حالیکه بیزانتین هیچگونه پیشنهاد پشتیبانی نظامی را به کاسیلا برای نبرد نهائیش نمیکند، ناوگان دریایش هنوز نیروی بود در امتداد کناره های دریای مدیترانه که میباید بحساب میامد. حالا آنها حمله ای را آغاز کردند، که به نظر میرسد باین منظور بود که توجه مسلمانها را از سیرنیکا منحرف کنند و ظهیر، بیان کننده یک بیعلاقگی کم خواهانه برای توانمندی سیاسی و فرمانداری، متعهد بود تا مردان خود را بسوی شرق برگرداند تا با تهدید روبرو شود. او پی برد که حالا بیزانتینی ها، بارقا را اشغال کرده اند، که از اولین اعزام نظامی اکتشافی عمر بن العاص از نیم قرن پیش در دست مسلمانها بود. همانطور که او سعی میکرد بیزانتینی ها را از جایشان بکند، او با عنوان شهید مرد و ارتش کوچک او شکست خورد.

مرگ ظهیر در بارقا زمان پائینی بود برای تلاش مسلمانها برای تسخیر شمال آفریقا، اما تمام آن در حال تغییر کردن بود. با رسیدن 694 خلیفه اموی عدل لملک نیرومند و موثر تمام دشمنان چنگانه خود را در سرزمین اسلام شکست داد. حالا او سرباز افزون داشت، سربازانیکه برای وفادار نگهداشتن آنها از فرصت غارت کردن و غنیمت گرفتن قدردانی میکردند. در آنجا برای بره انداختن جنگ در شمال آفریقا دلیل های خوب دیگری هم وجود داشت. اگر سیرنیکا در دست دشمن بود، خود مصر در خطر حمله بود. از آن گذشته، مسلمانها هنوز هرگز اداره بر سرزمینی که یکبار تسخیر کرده بودند را تسلیم نکرده بودند؛ هیچ کسیکه ادعای فرماندهی بر با ایمان ها را داشت نمیتوانست بدون اینکه مقاومت شدیدی بکند اجازه دهد آن اتفاق بیافتد.

خلیفه حسن بن النومان الغسانی را برهبری منصوب کرد. حسن از نسل خانواده غسانیدها بود، کسیکه عربها را در کویر سوریه یک قرن پیش از تسخیر مسلمان رهبری میکرد. بعضی از اعضای خانواده از مرز گذشتند و به امپراتوری بیزانتین مهاجرت کردند اما دیگران در سوریه باقی ماندند و جزو برگزیدگان اموی شدند در میان آن قبایل عربهای سوریه کسانی بودند که استخوان بندی پشت رژیم را تشکیل میدادند. با لقب شیخ امین داده بودند، پیرمرد قابل اعتماد. او میباید ثابت میکرد که یک ژنرال توانا و یک مدیر قابل اعتماد است و از راه های زیادی او بنیانگذار واقعی مسلمانی در شمال آفریقا بود. همچنین خلیفه یک ارتش با 40000 مرد برای او فراهم کرد، بزرگترین ارتش مسلمان که در این ناحیه هرگز دیده شده بود. این میباید یک اعزام نظامی اکتشافی اصلی میبود.

بعد از یک رژه واره طولانی در امتداد ساحل شمالی آفریقا وقتیکه او به آفریقا رسید، تصمیم گرفت که ارجحیت اولیه او ترتیب دادن حمله به کارتاژ است، مرکز آنچه در این ناحیه از مدیریت رومی باقی مانده بود. از جهت هائی کنجکاوای برانگیز بود که چرا نیروهای مسلمان پیش از این به شهر حمله نکرده بودند. بهترین توضیح احتمالی برای این از جا افتادن ظاهری این است که آنها تشخیص دادند که بربرها دشمن تواناتری هستند و شکست دادن آنها و یا رسیدن به بعضی ترتیباتی با آنها مهم بود. به بیزانتینی ها اجازه داده شده بود در پشت دیوارهای شهر پناه بگیرند. حمله اخیر به سیرنیکا نشان داد که آنها هنوز یک خطر هستند، و حسن تصمیم گرفت این بار برای همیشه به آن پایان دهد.

سقوط کارتاژ واقعه اصلی بود چونکه به معنی پایان غیر قابل برگشت نهائی قدرت روم در آفریقا بود. از جهت نظامی، بنظر میرسد بیشتر یک اشغال صلح جویانه بود تا یک گرد گیری اصلی. شهری که در دریا کنار شگفت انگیزی قرار داشت و چشم انداز آن خلیج تونس بود، محور قدرت روم در ساحل شمال آفریقا تقریباً برای 800 سال بود. در یک مرحله با ساختمان های بیاد ماندنی تاریخی آرایش شده بود، و در اواخر عهد عتیق اینها با کلیساهای باشکوه تکمیل شدند. در قرن دوم میلادی تصور میشد که نیم میلیون جمعیت داشته است، و حمام های آنتونین در آنجا در دنیای رومی بزرگترین بوده است، که آثار پراکنده آن هنوز باقی است. وقایع نگار عرب ابن ادهری میگوید در روزگار او (قرن سیزدهم) شهر هنوز برجستگی داشت با آثار کوبنده اش مانند ساختمانهای بزرگ با ستونهای افراشته بلند، که اهمیت آنها را برای مردمان گذشته نشان میداد. او میافزاید که سکونتگران نزدیک به آن در تونس، درست مانند گذشتگان مدرن، هنوز از این مکان دیدن میکردند تا شگفتی ها و آثار باستانی بجامانده از ویرانگری زمان را مشاهده کنند.<sup>32</sup> کارتاژ 698 سایه واره شهر بزرگی بود که خیلی پیش از تسخیر روم وجود داشته است. بنابر ابن عبد الحاکم در آنجا تنها ساکنان در مانده اندکی وجود داشت.<sup>33</sup> بنظر میرسد شهر بیشتر متروک شده بود، و در آنجا ساختمانهای برجسته تازه ای حداقل برای نیم قرن گذشته ساخته نشده بود. با ویرانی تجارت مدیترانه شهر رسیسین دیتیر سال 218 خود را از دست داده بود، تنها با اندکی ساکنان و پادگانی کوچک حالا در میان ویرانه های گسترده زندگی میکرد.



بدون شگفتی، بنظر میرسد شهر مقاومت اندکی کرد. بنابر بعضی منابع، ساکنان پیش از آن دارائی های خود را بسته بندی کرده و در کشتی گذاشته بودند و شبانه دریانوردانه رفتند، بنابر این وقتیکه **عربها** وارد شدند شهر متروک شده بود.<sup>34</sup> ما هیچ گزارشی از یک محاصره رسمی و یا گزارش غنیمت های گرفته شده بعد از تسخیر نداریم. و بیشتری بر این دلالت میکند که احتمالاً تقریباً شهر پیش از تسخیر **عرب** متروک شده بود. بعد از اینکه **مسلماتها** کنترل محکمی داشتند، اقدامی برای برجا کردن یک پادگان و یا ساختن مسجد در شهر نکردند. در حقیقت، مرکز جمعیت از دریا کنار **کارتاژ** بداخل سرزمین در **قیروان** منتقل شد، درست مانند **مصر** که از دریا کنار **اسکندریه** به داخل سرزمین در **فاسسات** منتقل شد.

سقوط **کارتاژ** پایان حضور **بیزانتین** در شمال **آفریقا** را نشانه زد اما **بربرهای** سرکش زیادی باقی مانده بودند. رهبری مقاومت **بربرها** بدست شخص افسانه ای بنام **کاهینا** (جادوگر) افتاد. شهرت این ملکه **بربر**، با گیسوان بلند آزاد و پیشگوئی های شوق آور، بعنوان افسانه و نمونه وارگی مقاومت در برابر تسخیر **عرب** و هنجارهای قراردادی زندگی **مسلمانان** قرن‌ها در تاریخ بجا ماند. فرهنگ معاصر از جهات متفاوتی او را ستایش میکند بعنوان قهرمان آزادی و نیرومندی زنان، بانوی قهرمان مقاومت و استقلال، یک شاهزاده **یهودی** "که هرگز ایمان خود را رها نکرد" و یک ملکه بزرگ **آفریقایی**. او مطمئناً یک **بربر** از شاخه قبیله **زنتا** بوده است، اما گفته شده است که با یک **بیزانتینی** ازدواج کرده بود و او یا **یهودی** و یا **مسیحی** مذهب بود.

دیدواره سنتی **کاهینا** در نوشتار قرن هیجدهم **ادوارد گیبون** انباشته شده است، کسیکه گستردگی دانش او برای شگفت زده کردن هرگز پایانی ندارد. او توضیح میدهد چگونه **بربرهای** پراکنده متحد شدند:

در زیر معیارهای ملکه **کاهینا** قبایل مستقل به درجه ای از اتحاد و انضباط رسیدند؛ و چونکه **مورها** به شخصیت پیشگویانه زنان خود احترام میگذاشتند؛ آنها به اشغالگران با اشتیاقی یکسان حمله کردند همانند خود آنها. دسته های سربازان کهنه کار پیشین **حسن** برای دفاع از **آفریقا** کافی نبودند؛ تسخیر یک دوران یک روزه از دست رفت؛ رئیس **عربی** {حسن} با سیل آب درآمده شد و به محدوده **مصر** عقب نشینی کرد، و پنج سال برای جانشین قول داده شده خلیفه منتظر شد.

سپس او ادامه میدهد تا بگوید چگونه **کاهینا** اراده کرده بود تا **عربها** را از برگشتن مایوس کند.

پیشگوی پیروزمند رئیس های **مور** را گرد آورد، و اندازه ای از یک سیاست وحشیانه و عجیب را توصیه کرد. او گفت "شهرهای ما و طلا و نقره ای که در آنها هست، همواره **عربهای** مسلح را جذب کرده است. این فلزات پست عامل جاه طلبی ما نیست؛ ما خود را خوشنود میکنیم با محصولات ساده خاک. بگذارید تا شهرها را ویران کنیم؛ بگذارید گنجینه های ذیقیمت را در ویرانه های آنها دفن کنیم؛ و وقتیکه آزمندی دشمنان ما از تحریک شدن بی بهره شدند، شاید آنها برهم زدن آرامش ما مردم جنگجو را متوقف کنند."

با کف زدن پیشنهاد پذیرفته شد. از **تجیر** تا **تریپولی** ساختمان ها یا دست کم استحکامات تخریب شدند، درختان میوه بریده شدند، زمین حاصل خیز و باغ انبوه تبدیل به کویر شد و تاریخ ورزان دوران اخیر بیشتر میتوانند آثار تواتر سازندگی و ویرانی را در زمان اجدادشان جدا کنند. چنین است داستان **عربهای** مدرن.<sup>35</sup>

مشکل است تا واقعیت در پشت افسانه را ارزش یابی کرد. مرکز توانمندی **کاهینا** در ناحیه کوهستانهای **آورس** بود. کوهستانهای گسترده **آورس** در غرب **الجزیره** قرار دارد و بلندترین قله آن به 2300 متر میرسد. قلب کوهستان از غرب به شرق بیشتر از 100 کیلو متر و از شمال به جنوب بیشتر از 50 کیلومتر نیست. در جهت شمال دشت حاصل خیز قرار دارد، در جهت جنوب زمین با شیب زیادی به حاشیه صحرا میرسد. کوهستان ناهموار و صخره ای است و دره های ژرف دهکده ها و درخت زارهای خرمای پرت افتاده را پناه میدادند. آنها در یک موضع استراتژیک مهمی بودند. اگر چه ناحیه ای وحشی و غیر قابل دسترس بود اما آنها تنها چند روز رژه وارگی از دشت **تونس** و مرکز قدرت **عرب** دور بودند. کوهستان گسترده همچنین به راه **تونس** به تمام **الجزیره** و **مراکش** مسلط بود؛ تا وقتیکه **آورس** شکست داده نشده بود و یا دست کم دوستانه نشده بود، هیچ ارتش **عربی** نمیتوانست در این ناحیه در امنیت عمل کند. پایگاه عالی نگهداری و نیرومندی بود برای کسانی که میخواستند در مقابل خارجی های اشغالگر مقاومت کنند، و آنجا همواره مرکز مقاومت **بربر** بود؛ اولین گلوله های شورش **الجزیره** ای ها برضد قانون ورزی **فرانسوی** در **آورس** در 1954 آتش شد.

کامل ترین گزارش در باره **کاهینا** از **ابن ادهری** میاید. وقتیکه **حسن** وارد **قیروان** شد او پرسید مهمترین پادشاهی که هنوز در **آفریقا** بجا مانده است کیست، باو گفته شد **کاهینا** است در کوهستانهای **آورس** که تمام **رومیها** با ترس بسوی او میرفتند و تمام **بربرها** از او اطاعت میکردند. آنها افزودند اگر او **کاهینا** را بکشد تمام **مغرب** بدست او خواهد افتاد. **حسن** حرکت کرد تا با او روبرو شود. **کاهینا** به شهر **باغیا** پیش از او رسید، **رومیها** را بیرون کرد و شهر را ویران کرد چون او از این میترسید که **حسن** بخواهد بانجا برود و آن را بعنوان پایگاه با استحکامات بکار ببرد. **حسن** به کوهستانها نزدیک شد و در **وادی مسکیانا** اردو زد، و در اینجا بود که **کاهینا** آمد تا او را ببیند. او در بالای **وادی** اردو زده بود در حالیکه نیروهای **کاهینا** پائین تر بودند. **حسن** از نبرد اجتناب کرد و آن روز و شب هر دو ارتش بروی اسب گذراندند. روز بعد در آنجا جنگ سخت طولانی بود اما در پایان نیروهای **حسن** پا بفرار گذاشتند. **کاهینا** آنها

را دنبال کرد خیلی از آنها را کشت و زندانی گرفت و **حسن** را به ماورای قاپیس راند. بنظر میرسد که او به **سیرنیکا** پناهنده شد، از آنجا برای خلیفه نوشت و درخواست نیروی کمکی کرد و توضیح داد که ملت‌های **مغرب** برنامه سیاسی و یا هدفی ندارند اما مانند گله‌های هائستند که آزادانه میچرند. خلیفه پاسخ داد و باو گفت در جائیکه هست بماند. دژی که او و مردانش در آن ساکن شدند در نزدیک **بارقا** در روزگار **ابن ادهری**، شش قرن بعد بنام **"قصر حسن"** هنوز شناخته می‌شد.

نویسنده ما سپس ادامه میدهد تا سخن رانی را گزارش دهد که ادعا شده **کاهینا** بیان کرده است و گزارش **گیبسون** بر پایه آن بنا شده است. بنابر این این کلمات را او خطاب به **بربرها** میباید گفته باشد:

**"عربها آفریقا** را تنها برای شهرهایش و **طلا** و **نقره** اش میخواهند در حالیکه ما تنها برای کشاورزی و گله‌هایش می‌خواهیم. تنها راه حل ویران (خراب) کردن تمام **آفریقا** است بنابر آنکه **عربها** علاقه‌شان را از دست بدهند و هرگز دوباره برنگردند!"

حضار تائید کردند، بنابراین آنها رفتند تا درخت‌ها را ببرند و دژها را ویران کنند. گفته شده بود که **آفریقا** از **تریپولی** تا **تجیر** سایه داشت، دهکده‌ها بیکدیگر پیوسته بودند و شهرها در همه جا بودند، به آن گستردگی که هیچ ناحیه دنیا بیشتر پیشرفته و مورد درخواست نبود: هیچ ناحیه‌ای شهرها و قلعه‌های بیشتر از **آفریقا** و **مغرب** نداشت و ادامه داد برای 2000 مایل بمانند این بود. **کاهینا** تمام آن را ویران کرد. خیلی از **مسیحی‌ها** و **آفریقایی‌ها** را شدد تا راه‌گریزی را از کاری که **کاهینا** انجام داده بود جستجو کنند، به **اندلس** در **اسپانیا** و دیگر جزیره‌ها در دریا رفتند.

گزارش جالب است. در منابع عربی قرون میانه بروشنی تشخیص و نشان داده میشود تحلیل رفتن محیط زیست و شهرنشینی در ناحیه‌ها که باستان‌شناسان و مفسران مدرن را تکان داده است. چنانچه آن بیشتر غیر معمول است. البته، همانطور که **گیبسون** اشاره میکند، گزارش تغییرات دو یا سه قرن را در همان تعداد سال متمرکز میکند. در هر صورت، به بعضی حقیقت‌های بنیادی اشاره میکند. مطمئناً قرن‌های ششم و هفتم شاهد تنزل شهرنشینی و سکونتگری کشاورز در ناحیه بود، که ترکیب شد با افزایش چراگاه‌ها. همچنین داستان‌واره‌ها تسخیرهای **عرب** را در روشنائی ناشناسی قرار میدهند. در اینجا کسانی که بعنوان نگهدارنده شهرنشینی و تمدن ظاهر میشوند **عربها** هستند، نه آنچنانچه اغلب در ادبیات مدرن نشان داده میشود بعنوان ویران‌کنندگان آن.

بنظر میرسد پیروزی **کاهینا** کامل بود، و **حسن** عملاً **آفریقا** را رها کرد. بزودی سربازان بیشتری از خلیفه برای او رسید. او همچنین شمار زیادی از **بربرها** را جذب کرد کسانی که مفروضاً نمیخواستند توان ورزی **کاهینا** را قبول کنند. گفته شده است 12000 نفر از آنها به جهاد پیوستند. حسن با این نیرو رژه‌واره بناحیه **گیبیس** رفت جائیکه نیروهای **کاهینا** را شکست داد. او سپس **کاهینا** را تا دژواره **آورس** دنبال کرد. نبرد نهائی در شمال شهر مدرن **توبنا** احتمالاً در 698 در گرفت. ما درباره نبرد جزئیات اندکی داریم که در آن **حسن کاهینا** را شکست داد و او را کشت، مگر اینکه گفته شده است او فاجعه‌ای را که در پیش او بود پیش بینی کرده بود. با **گیسونی** مواج، او مصیبت شگفت‌انگیزی را پیشگویی کرد در حالیکه در همان زمان پسر خود را برای امن بودن به اردوگاه **عربها** فرستاد.<sup>36</sup>

پس از پایان شورش، **حسن** خود را یکبار دیگر در **قیروان** مستقر کرد. در اینجا او آغاز به برجا کردن هنجارهای مدیریت **اموی** کرد، دیوان را برای سربازان برجا کرد و پرداخت جزیه در مورد **مسیحی‌ها** را اجرا کرد. بنابر بعضی منابع، او شهر جدید **تونس** را نزدیک **کارتاژ** پایه‌ریزی کرد. این میباید پایگاه دریائی میبود برای باز داشتن حمله‌های بیشتر غارتگرانه **بیزانتین**، و هزار صنعتگر **کاپتیک** برای کار کردن از **مصر** به آنجا منتقل کرد.<sup>37</sup> این نشانه‌ها میزند به آغاز مدیریت همیشگی **مسلمانان** در **آفریقا** و مرحله دیگری از دیگر شدن و احضار **بربرها** در ارتش **مسلمان آفریقا**، یک جریانیکه برای تسخیر **اسپانیا** بنیادی بود.

در 704 **حسن** از منصب خود برکنار شد. علت از دست دادن کار او نتیجه بدتر شدن رابط بین خلیفه **عبد الملک** در **دمشق** و برادرش **عبدالعزیز بن مروان** فرماندار **مصر** بود. **عبدالعزیز** میخواست توانورزی خود و **مصر** را بر شمال **آفریقا** اعمال کند. او همچنین میخواست شخص دست‌آموز خود را بفرمانداری منصوب کند. مردی که او در نظر داشت **موسی بن نصیر** بود. او منشأ کم‌داری داشت و اصل و نسبی نداشت (نگاه کنید به، ص. 105) و او مطمئناً یکی از اعضای خانواده‌های بزرگ برگزیدگان خلفای **اموی** نبود. او مردی هوشمند و توانمند بود کسیکه با توانائی خود و اعتماد رئیسش پیشرفت کرده بود. او کاروارگی خود را در **سوریه** آغاز کرده بود، با کار کردن برای دولت **اموی**، و برای اولین بار در سال 684 به **مصر** آمد. احتمالاً در حالیکه در آنجا بود برای اولین بار مورد توجه **عبدالعزیز مروان** قرار گرفت کسیکه برای ترفیع دادن به او اقدام کرد و کاروارگی او را پیشبرد. با رسیدن 704 برای بیست سال بود که **عبدالعزیز** و **موسی** باهم کار میکردند؛ **عبدالعزیز** میخواست باو پادشاه بدهد و میدانست که او مرد آرزومند برای آوردن استان **آفریقایی** بالقوه **سود** آور اما غیر قابل اداره به زیر اختیار است.

وقتیکه او آمد به بعضی نابسامانی‌ها در استان پی برد. **حسن آفریقایی** **عرب** را از دست **بربرها** نجات داد و **بیزانتینی‌ها** را بیرون کرده بود. توانورزی **عرب** در جائیکه حالا **مرز تونس** و **الجزیره** است متوقف میشد. حمله غارتگرانه **برق** **عقباً بن نفی** که تا دور دست‌های غرب بیست سال پیش کشیده شده بود منجر به هیچ سکونگاه همیشگی نشده بود. **بربرهای** کوهستانهای **آورس** و از آن بسوی غرب هنوز در موقعیتی بودند که در برابر توانورزی **عرب** مقاومت کنند.

موسی اراده کرده بود تا آن را تغییر دهد. حسن استان را ترک کرد و به دمشق برگشت. و قتیبه به مصر رسید، عبد العزیز تمام دارائی های او را غارت کرد، حتی هدیه ای که او برای خلیفه میبرد. در این هنگام در افریقا، موسی برای یک پیشروی بزرگ در غرب به داخل مغرب نقشه میکشید. او با یک حمله به دژ بربر در زقوان که تنها چند کیلومتر از قیروان دور بود آغاز کرد. زقوان بزودی گرفته شد و اولین زندانی ها به پایتخت آورده شدند. زندانی ها هدف اصلی این جنگ بودند. در گزارشهای تسخیر مسلمان شهرها و سرزمینها در خاورمیانه، ما مرتباً اشاره به مقدار غنیمت های گرفته شده را پیدا میکنیم- کالا ها و گله ها و بالاتر از همه پول. و بما گفته شده است چگونه غنیمت ها بدقت در میان تسخیر کنندگان تقسیم شده است. در گزارش های جنگهای موسی در مغرب، آن تعداد اسیران گرفته شده و به شرق فرستاده شده است که بر گزارشها غالب میباشد. بدون خود داری تعداد با اشتیاق اغراق آمیز شده است، و بطور ناراحت کننده ای جهاد اسلامی مانند یک تجارت عظیم برده شده بود. بمحض اینکه او به قیروان میرسد، موسی دو پسر خود را بدو حمله غارتگرانه جدا در مغرب میفرستد و هر کدام با 100000 برده برمیگردند. و قتیبه موسی به رئیس خود عبدالعزیز مینویسد که او 30000 برده بعنوان سهم دولت از غارت میفرستد، عبدالعزیز تصور میکند که در نامه یک اشتباهی شده است، در جهت مخالف: تعدا واقعی میباید 60000 نفر باشد.<sup>38</sup>

خود موسی بزودی بسوی غرب رفت. در ساجوما او اجازه داد پسران عقبابن نفی برای مرگ پدرشان انتقام بگیرند و از ناحیه 600 پیر مرد به شمشیر سپرده شدند. سپس او رفت تا قبیله های بزرگ هوارا، زانتا و کوتما را مطیع کند و اسیر بگیرد و رئیس های تازه ای که به مسلمانهای تسخیرکننده وفادار باشند منصوب کند. از سوی مردمان سکونگاه ها در آنجا مقاومت اندکی بود چون همانطور که وقایع نگار میگوید، "بیشتر شهرهای افریقا خالی بود چون بربرها با آنها دشمنی میکردند".<sup>39</sup> با دنبال کردن جای پای عقبابن نفی، در تعقب قبایل بربر که در پیش او فرار میکردند موسی در غرب پیشروی کرد. در هر صورت بدون همانندی با عقباب، او از تنجیر منحرف نشد. گفته شده است که او شهر را گرفت و بربر آزاد خود را در آنجا منصوب کرد، تقی بن ضیاد بعنوان فرماندار، تا آنجا که ما میدانیم برای اولین بار یک دیگر شده بربر از موقعیت فرماندهی در ارتش مسلمان بهره برده است. برای او پادگانی بجا گذاشت که بیشتر از بربرهای بتازگی دیگر شده و با تعداد اندکی عرب تشکیل شده بود، "و او به عربها دستور داد تا به بربرها قران بیاموزند و ایمان را به آنها یاد بدهند". به پادگان در تنجیر قطعات زمین داده شد تا آنها بسازند (اختنا المسلمین). برجاکردن پست دور افتاده مسلمان درست روبروی تنگه جبل الطارق در سرزمین ثروتمند و دعوت کننده جنوب اسپانیا، پیش درآمد تسخیر بود، و پادگان هسته اولین نیروی مسلمان تسخیر کننده شبه جزیره ابرین بود. موسی پیشروی بسوی جنوب و غرب را ادامه داد تا در پایان به ساس و وادی درآ رسید، و از قبیله ماسودا در کوهستان های اطلس گروگان گرفت. او سپس به قیروان برگشت.

تسخیر مسلمان و سکونگری در تنجیر احتمالاً با رسیدن 708 کامل شد. آن از وقتیکه اولین سربازان مسلمان از مصر بداخل سیرنیکا گذشتند کمتر از 70 سال بود. در آن دوران جنگ فروکشید و سپس با بیشترین شدت و شکل جریان گرفت. در تمام مدت، کلید اداره کردن عرب تونس و پایتخت جدیدشان در قیروان بود. با رسیدن سال 708 در آنجا مدیریت محکم عرب در بیشتر تونس مدرن برجا شده بود. بطرف شرق هر دو سیرنیکا و تریپولی تانیا زیر قانون ورزی عرب بودند. ناحیه الجزیره مدرن و مراکش "غرب وحشی" واقعی باقی ماندند. تنها حضور اصلی مسلمان در این ناحیه بنظر میرسد در پادگان تنجیر بوده است. در نواحی دیگر، کنترل مسلمانها بستگی داشت به نگهداشتن روابط خوب با رئیس های قبایل بربر، کسانی که ممکن بود اسماً به اسلام دیگر شده بودند. قانون ورزی مسلمان بطور قابل ملاحظه با شورش بزرگ بربر در 41-740، دوباره بمبارزه طلبیده میشود اما هرگز برانداخته نمیشود.

- ادبیات دومین برای شمال آفریقا گسترده نیست. داستانهواره آن بنا شده است بروی با بدقت خواندن ادبیات منابع عربی، نگاه کنید به آ. دی. تاحا،<sup>1</sup> تسخیرمسلمان شمال آفریقا و سکونگری شمال آفریقا و اسپانیا (لندن، 1989). پنجم. مسیحیت وارگی، بیزانتین لیبی و رژه واره عرب ها بسوی غرب در شمال آفریقا، گزارش باستانشناسی بریتیش، سری میان ملت ها 851 (اکسفورد، 2000)، همچنین بناشده است بروی نوشتگی عربی اما بعضی مطالب افزوده است از منابع نوشتاری دین ورزان و کندو کاو باستان شناسان.
- مقدسی، احسن ال تقاسیم: بهتریت تقسیمات برای دانستنی های مکان ها، ترجمه بی.کولینز (خواندن، 2001)، ص. 224.<sup>2</sup>
- نگاه کنید به آ. کمرون، " آفریقای بیزانتین- مدرک ادبیاتی"، از حفاری در کارتاژ 1978-1975، ویر. جی. اچ. همفری، جلد. هفتم (انن آرپور، مین، 1977-78)، ص 62-29، تجدید چاپ در اپدن، فرهنگ تغیر یافته در اوایل بیزانتین (آدرشات، 1996)، جلد هفتم.
- ام. برت و ای. فنترس، بریرها (اکسفورد، 1996)، ص 80-79، بیان میکند پروکوپیاس، بلوم وندالسیوم جلد ؟، ...، ص ص. 8-22.<sup>4</sup>
- سی. جی. ویکهام، کشاورزی در ابتدای سال های میانه: اوپا و مدیترانه، سی. 400-سی. 800. (اکسفورد، 2005)، ص. 641.<sup>5</sup>
- همان، ص ص. 12-709، 725.<sup>6</sup>
- ا. لیون و دی. متینگلی، "چشم انداز دگرگونی در شمال آفریقا"، در چشم انداز تغیر: انقلاب روستائی در اواخر عهد عتیق و اوایل عصر میانه،<sup>7</sup> ویر. ان. کریستی (آدرشات، 2004)، ص ص. 62-135 در ص ص. 31-142؛
- سجوستروم، تریبولیتانین در تغیر: اواخر روم تا سکون گری اسلامی: با کتالوک محل ها (آدرشات، 1993)، ص ص. 5-81.<sup>8</sup>
- کیگی، "مصر در آستانه"، ص. 33.<sup>9</sup>
- ابن عبدالله ال حاکم، فتوح، ص. 170.<sup>10</sup>
- ابن عبدالله ال حاکم، فتوح، ص. 170، تفضیل میکند حرکت قبایل بربرها را بطرف غرب.<sup>11</sup>
- همان، ص. 40. همچنین نگاه کنید به متینگلی، "لاگاتان: اتحادیه قبیله لیبیائی در اواخر امپراتوری روم"، مطالعات لیبی 14 (1983): 96-108؛<sup>12</sup> دی پرنجل، دفاع بیزانتین آفریقا از جاستینین تا تسخیر عرب، گزارش باستان شناسانه بریتیش، سری میان ملت ها 99 (اکسفورد، 1981).
- در اینجا تواتر زمانی دنبال میشود از کریستایدز، بیزانتین لیبی، ص ص. 9-38.<sup>13</sup>
- همان، ص. 15.<sup>14</sup>
- ابن عبدالله ال حاکم، فتوح، ص. 173.<sup>15</sup>
- ابن عبدالله ال حاکم، فتوح، ص. 184؛ تاحا، تسخیر مسلمان، ص. 57؛ کریستیدز، بیزانتین لیبی، ص ص. 3-42.<sup>16</sup>
- تاحا، تسخیر مسلمان، ص. 58.<sup>17</sup>
- یاقوت، مجمع البلادین.<sup>18</sup>
- مسلمان ابن موخالاد ال انصاری.<sup>19</sup>
- ابن الاثیر، الکمیل فی التاریخ، ویر. سی. جی. تورنبرگ، جلد. 13 (لندن، 1867، تجدید چاپ. بیروت، 1982)، 111، ص. 465، جائیکه او بصراحت میگوید او گزارش خود را بنا کردن است بر منابع شمار آفریقا (اهل التاریخ مین ال مغربیا) چون آنها مطلع تر از تبری بودند. یاقوت، مجمع ال بلادین، چهارم، ص ص. 13-212.<sup>20</sup>
- تاحا، تسخیرمسلمان، ص ص. 2-61.<sup>21</sup>
- تاحا دنبال شده است، تسخیر مسلمان، ص ص. 5-63، در اینجا.<sup>22</sup>
- همه منابع برای اعزام نظامی اکتشافی بزرگ عقبای خیلی دیرتر از خود وقایع هستند که آنها فحوائی آن را توصیف میکنند و کامل ترین گزارش از ابن اثیری است، سی. 1300. این باعث شد بعضی ها، مانند برنسنجویک، در تاریخمندی تمام حادثه شک کنند. لوی پروونکال قانع کننده استدلال کرده بود، در هر صورت، این داستانهواره از یک سنت مغربی -اندلسی بیرون کشیده شده است و میباید بطورجدی با آن رفتار شود. برای پشتیبانی از این، او ترجمه ای را فراهم میکند از یک گزارش که نسبت داده شده است به یک ابو علی صالح ابن ابی صالح ابن عبدل ال حلیم، کسیکه در نفیس زندگی میکرد در بلندی های اطلس در حدود 1300. چاپ متن عربی آن، با لوی پروونکال در مقاله قول داده شده است، بنظر میرسد با مرگ او در 1954 رها شده است. نگاه کنید به ای. لوی-پروونکال، "ان..."، عربیکا 11 (1954): 17-43.<sup>23</sup>
- ابن اثیر، بیان، 11، ص. 26.<sup>24</sup>
- ویکمن، قاب گرفتن؟، ص. 336.<sup>25</sup>
- ابن اثیر، بیان، 11، ص ص. 7-26.<sup>26</sup>
- اب اثیر، بیان، 11، ص ص. 6-25.<sup>27</sup>
- ابن اثیر، بیان، 11، ص. 26.<sup>28</sup>
- ابن اثیر، بیان، 11، ص. 27.<sup>29</sup>
- ابن اثیر، بیان، 11، ص ص. 31-30.<sup>30</sup>
- تاحا، تسخیر مسلمان، ص. 68.<sup>31</sup>
- ابن اتحری، بیان، 11، ص. 35.<sup>32</sup>
- ابن عبدل الحاکم، فتوح، ص. 200.<sup>33</sup>
- بکری، توضیح آفریقا... فرانسه، ویر. بارون دی اسلین (الجزیره، 1857)، ص. 37.<sup>34</sup>
- گیبون، احتیاط و سقوط، 111، ص. 300.<sup>35</sup>
- تواتر وقایع دنبال شده است از پیشنهاد طالبی در دائرتالمعارف اسلام، چاپ دوم.<sup>36</sup>
- بعضی گزارش ها بنیاد گذاشتن تونس را به فرمانداران بعدی نسبت میدهند؛ نگاه کنید به تاحا، تسخیر مسلمان، ص ص. 3-72.<sup>37</sup>
- ابن عبدل الحاکم، فتوح، ص. 40.<sup>38</sup>
- ابن ادهری، بیان، 11، ص. 41.<sup>39</sup>